

# نقد متفکران غربی بر دولت پرپده از اخلاق و معنویت

محمدصادق عادلی

بارزترین وجهه تمدن غربی به حاشیه راندن مذهب و گریز از معنویت و اخلاق است. ماهیت و واقعیت مدرنیته سکولار است. در چهره سکولاریسم هیچ نقش و نگاری از خداباوری و معنویت دیده نمی‌شود. از آن رو که دولت در چهره جدید خود در دنیای مدرن، قلمرو وسیع و تأثیرگذاری فراوان دارد و همه امور مادی و حیات انسانی را متأثر می‌سازد و فضا و جایگاهی که معنویت و مذهب در آن نقش بازی کند، بسیار محدود و تنگ است.

همین امر باعث گردیده است که در حیات انسانی، پیامدهای منفی و ناگواری بوجود بیاید. بسیاری از اندیشمندان غربی برای حل بحران ناشی از نبود معنویت و اخلاق، گستاخ رابطه دین و دولت را به انتقاد و اعتراض گرفته‌اند. اگر چه نقدهای فراوانی درباره مدرنیته وارد شده است، اما بسیاری از این انتقادات متوجه اساسی‌ترین بعد مدرنیته است که عبارت از سیاست و مدیریت منهای اخلاق و مذهب است. بحران مدرنیسم، ناشی از تلقی و تفسیر سکولاریستی از انسان و طبیعت است. به علت این که ماده‌گرایی و دنیاپرستی در نهایت امکان در فرهنگ سکولاریستی توصیه و توصیف می‌شود، ناگزیر تأثیر آن در جامعه به نابودی اخلاق، معنویت و ارزش‌های انسانی و الهی منجر می‌شود.

در اینجا به بررسی برخی از این نقدها می‌پردازیم. نخست لازم است به سه مسئله به عنوان مقدمه توجه گردد:

### الف. نقش دولت و نهادهای اجتماعی در جامعه

دولت در کاربرد جدید خودش نقش تعیین کننده و منحصر به فردی در حیات انسانی دارد. دولت به اضافه نهادهای اجتماعی برخاسته از مدرنیته، تدبیر، مدیریت و اجرای برنامه‌ها، شعارها و ارزش‌هایی را بر عهده دارد که ماهیتی کاملاً دنیایی و مادی دارد و در فرایند آن هیچ‌گونه توصیه و تأکیدی بر اخلاق و معنویت وجود ندارد. بلکه همه باید و نباید‌ها به امور دنیایی و مادی ختم می‌شود. از آن رو که فضای آموزشی - تربیتی و فضای حاکم بر خانواده و نیز فضای تلاش و معاش همگی سکولاریستی است، اصالت و ارزش در پاداش‌ها و کیفرها، همگی با ماهیت و خصلت سکولاریستی شکل می‌گیرند. در نتیجه به صورت طبیعی اکثریت افراد (اگر نگوییم همگی) جز منفعت، کامگوئی و لذت پرستی به چیزی دیگر نخواهد اندیشید. بنابراین به تبع سیاست، اقتصاد و آموزش، فرهنگ نیز از معنویت و اخلاق بریده می‌شود و نتیجه آن بحران معنویت و ایمان است.



## ب. راه حل بحران معنویت را نمی‌توان از درون مدرنیته جستجو کرد

زیرا مدرنیته با ماهیت سکولاریستی خویش خالق بحران معنویت و عدالت و اخلاق است. چگونه می‌توان با آن معنویت، عدالت و اخلاق را در جامعه نهادینه کرد. بر این اساس معنویت و اخلاق راه روشن دیگری می‌طلبد که با قداست خویش برای رهائی انسان از گرفتاری موجود، حیات دنیائی را با چراغ معنویت و ایمان روشنائی بدهد به گونه‌ای که حیات دنیایی مرتبط و هماهنگ با حیات معنوی و اخروی گردد.

## ج. ایمان و اعتقاد مذهبی

ایمان و اعتقاد مذهبی وقتی برای زندگی انسان معنا و جهت می‌بخشد که ناظر بر حیات اجتماعی و فردی انسان باشد. اگر جهان امروز در بحران معنویت فرو رفته است، از آن رو نیست که در ستیز کامل با ایمان مذهبی بوده است. زیرا سکولاریسم در حیات فردی و خصوصی با باور مذهبی مستقیماً نجنگیده است، بلکه اکثر دولتهای لیبرالیستی غرب، با فعالیت‌های مذهبی در حیات فردی انسان‌ها موافقت داشته و در مواردی از آن حمایت کرده‌اند. با این همه می‌بینیم، با بحران معنویت و بی‌معنائی مواجه است این نشان می‌دهد که منشاء بحران، ستیز دولتها با حضور ایمان و دین در عرصه حیات اجتماعی است. بنابراین ایمان و اعتقادی می‌تواند راهگشا باشد که مدعیات و گزاره‌های آن، حیات اجتماعی و فردی را دربرگیرد. از این رو دولت بریده از مذهب و اخلاق همانند ویروس قوى و کشنده اخلاق و معنویت است. تا زمانی که اساس دولتها بر دوری و جدائی از مذهب الهی و راستین باشد، نه تنها اخلاق و معنویت به نابودی کشانده می‌شود، بلکه عدالت و به مرور زمان، انسانیت هم به نابودی کشیده خواهد شد.

### نقد متفکران غربی در دولت بریده از اخلاق و معنویت

کسانی که خصلت سکولاریستی مدرنیته را به نقд گرفته‌اند، چند دسته‌اند:

۱. فلاسفه‌ای که معرفت را نسبی نمی‌انگارند
۲. سنت‌گرایان و محافظه‌کاران
۳. متفکران معتقد به مذهب و دیانت

۱/۱) نقد فلسفه‌ای که نسبیت در معرفت را مردود می‌شمارند

۱/۱/۱) نسبیت انگاری در فلسفه سیاسی عاملی برای بحران

### مدرنیسم

از نظر لئو اشتراوس، مشکل فلسفه سیاسی این است که برای کشف بهترین نظام سیاسی که جوهر فلسفه کلاسیک بود، تردید روا داشت. تا جایی که تحقق بهترین نظام سیاسی را ناممکن تلقی کرد.

«لئو اشتراوس (۱۸۹۹) (Leo Strauss)» معتقد است فلسفه سیاسی عصر مدرن تا کنون با سه بحران مواجه شده است. دوره اول از عصر ماکیاولی شروع می‌شود و تا اوایل سده هجدهم ادامه پیدا می‌کند بحران این دوره با حمله روسو به نظریه حقوق طبیعی هابز و لاک آغاز می‌شود. کانت و هگل موج دوم فلسفه سیاسی مدرنیسم را آغاز می‌کنند. با حمله نیچه به ایده‌آلیسم آلمانی، بحران موج دوم آغاز می‌شود. در مرحله سوم فلسفه سیاسی مدرنیسم تحت سلطه پوزیتیویسم تاریخ‌گرایی و نسبی‌گرائی قرار می‌گیرد و در نتیجه بحران سوم که اکنون با آن سر و کار داریم، شروع می‌شود.

از نظر لئو اشتراوس، مشکل فلسفه سیاسی این است که برای کشف بهترین نظام سیاسی که جوهر فلسفه کلاسیک بود، تردید روا داشت. تا جایی که تحقق بهترین نظام سیاسی را ناممکن تلقی کرد. به نظر فیلسوفان عصر مدرن، نظام برتر سیاسی را باید بر اساس اهداف رایج در همه جوامع ایجاد کرد. بر حسب فضایل عالیهای که هیچگاه در دسترس نیست. در نتیجه نظام سیاسی مطلوب نه به فضایل و خصایل عالی رهبران، بلکه به عملکرد نهادهای سیاسی بستگی دارد.

فلسفه سیاسی کلاسیک به فضیلت و رذیلت نهاد آدمی توجه می‌کرد و آگاهی از آن را ممکن می‌شمرد. اما فلسفه سیاسی مدرن بیشتر به تباہی سرشت آدمی تأکید دارد. فیلسوفان نسبی‌گرای مدرن حقایق و ارزش‌ها و مبانی مطلقه معرفت را ویران می‌کنند. بحران انسان غربی در این است که اکنون دیگر نمی‌داند که خواستار چیست؟ دیگر اعتقاد ندارد که توانائی برای تشخیص و خوب و بد درست و نادرست دارد. بنظر اشتراوس عامل اصلی بحران مدرنیته در «نسبی‌گرائی» است. نسبی‌گرائی فقط مکتب فلسفی در میان مکاتب



نیست، بلکه عاملی است نیرومند که کم و بیش بر کل اندیشه امروز اثر گذاشته است.»<sup>۱</sup>

### ۱/۱/۲) نقد نیچه بر پوچی و بی معنایی نهادهای مدرنیسم

«عقل نمی تواند جای مذهب را بگیرد و میان انگیزه ها و نیت های متضاد افراد هماهنگ ایجاد کند. در جامعه سنتی این مذهب است که تصور کلی از جهان را در اختیار فرد می گذارد و وظیفه توجیه نهائی رفتار اخلاقی را بر عهده دارد. اما در دنیای مدرن، مذهب دیگر مرجع نهائی نیست و به جای آن علم بر این مسند نشسته است. پیامد قطعی در تفسیر مذهبی از جهان و قبول تفسیر علمی به جای آن، بی گمان تهی شدن زندگی از معنا، بی هدف نمودن هستی توجیه ناپذیری ارزشها و در نتیجه پیروزی پوچ گرانی است.»<sup>۲</sup>

نیچه به رغم این که افکار الحادی و مادی گرایانه دارد، اما به نظر او بدون بینش و نگرش مذهبی جهان یکسره پوچ و بی معنا است. بنظر نیچه مشکل پوچی از اینجا ناشی می شود که مذهب مرجع نهائی نمی باشد و بجای آن علم مرجع نهائی شناخته شده است.

### ۱/۱/۳) فقر و حشتناک اخلاقی

فوکویاما از صاحب نظران سیاسی آمریکا در خصوص فرهنگ و اخلاق جامعه آمریکا گفته است: «ویلیام. جی. بنت در سال ۱۹۹۴ کتابی را با عنوان «نمایه های شاخص های برجسته فرهنگی» نشر کرد و نشان داد که در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ سلامت اجتماعی آمریکا به صورت هولناکی و خیم بوده است. در ۱۹۹۰ از هر سه نوزاد آمریکائی یکی نامشروع متولد می شود. تقریباً یک سوم مردان آمریکائی آفریقائی تبار که بین ۲۰ تا ۲۹ ساله اند به نحوی گرفتار نظام عدالت جزائی می شوند. دانش آموزان شرکت کننده در المپیاد جهانی در مقایسه با کشورهای صنعتی دیگر نازل ترین رتبه ها را اخذ می کنند. طبق نظر بنت هر چند آمریکائیان از لحاظ مادی ثروتمندتر از هر زمانی دیگراند، اما در وضعیت و حشتناک فقر اخلاقی به سر می برنند. محافظه کاران دو عامل را بر روند سیر نزول اخلاقی جامعه آمریکا مؤثر می دانند. فروپاشی خانواده ارتکاب جرم و دیگر آسیب های اجتماعی قطعاً محصول سیاست های اشتباه حکومتی است. بیش از همه سازمان های کمک دهنده به خانواده های

دیوید لاین گفته است: «مرجعیت در ظاهر به جای مبانی دینی مبانی علمی است... خود مستقل و مختار به صحنه آمده است. اما این خود فردی احساس معناداری را از دست داده است.

دارای کودکان تحت تکفل (AFDC) مقصراًند. زیرا با ارائه خدمات به مادران مجرد (بدون همسر قانونی) به طور مؤثری زمینه تولد کودکان نامشروع را فراهم کرده است. دوم اینکه منشأ انحطاط اخلاقی جامعه آمریکا نتیجه تغییرات عمیق فرهنگی است. زیرا همه خود را متعهد ساختند تا عقلگرائی و اولمانیسم غیردینی را جایگزین سنت و دین نمایند...»<sup>۳</sup>

۱/۴) ناتوانی سیاست در برانگیختن توده‌ها و ایجاد وحدت و همسوئی

مارسل گنشه معتقد است: «با خارج شدن دین از صحنه سیاسی، دیگر سیاست نمی‌تواند قدرت بسیج گذشته را داشته باشد و در عرصه سیاست، ایدئولوژی‌ها در تلاش برای پاسخ به پرسش‌های هستند که از خارج شدن دین ناشی شده است. در درون ایدئولوژی‌ها دعوای علمیت، واقع‌بینی سیاسی و بلند پروازی، پیامبرگونه در کنار یکدیگر وجود دارند. هدف ایدئولوژی‌های بزرگ بازیافتن یگانگی جمعی است که با خروج دین از جامعه از دست رفته است.»<sup>۱</sup>

۱/۱/۵) دنیوی سازی امور، پایان غم انگیز دارد

دیوید لاین گفته است: «مرجعیت در ظاهر به جای مبانی دینی مبانی علمی است... خود مستقل و مختار به صحنه آمده است. اما این خود فردی احساس معناداری را از دست داده است. عصر مدرن برای مذهب تهدید محسوب می‌شد از نظر بسیاری از مدرن‌ها مذهب دیگر قادر نبود که راه حلی برای مشکلات ارائه دهد. این مسئله فقط نتیجه تلاش سنجیده نظیر تلاش بتام، دنیوی کردن امور نبود، افزون بر این رشد افزون محاسبه عقلانی که در علم و سرمایه‌داری دیده می‌شد، در جهت متضاد با معجزه و ایمان عمل می‌کرد. دخالت فرازینده دولت، در حوزه نظیر بهداشت و آموزش که زمانی از ناحیه کلیسا الهام و سامان می‌یافت، نقش کلیسا را حاشیه‌ای کرد. به طوری که زندگی عمومی هر چه بیشتر زیر سلطه‌ای اصولی قرار گرفت که با مذهب



بیگانه بودند... به نظر برخی مدرنیته در حال کندن گور خود است؛ با ادعای استقلال انسان، فرایندی راهاندازی شد که عقل ابزاری را قاعده حاکم بر زندگی ساخت تحولی آغاز شد که اگر نه با فاجعه، لیکن به گونه‌ای غم انگیز پایان خواهد یافت. پیشرفتی که ارزشمند تلقی می‌شد، اکنون توخالی و نوミدانه از آب درآمد... اکنون غیر از سنت زدائی، دنیوی شدن و عقلانی شدن موجب مضحکه آن آغازهای به ظاهر صادقانه و معصومانه شده است.<sup>۵</sup>

#### (۱/۱/۶) تمدن مادی، پستترین تمدن‌ها است

رنه گنون که از متقدان بزرگ مدرنیته است، تمدن جدید را که از دل مدرنیسم بیرون آمده است، تمدن پست، وحشی و ماده پرستی می‌داند و استیلای این تمدن را که روحیه ضد احکام آسمانی دارد، ناشی از قهر و غلبه و خشونت و جنایت می‌پنداشد.<sup>۶</sup> همین تمدن توسط دولت‌هائی رهبری می‌شود که همگی از اخلاق و معنویت به دور افتاده‌اند. در واقع نقد توحش، جنایت و خشونت تمدن غربی، نقد روح و مغز این تمدن است که همان سکولاریزه کردن نهادهای مدیریتی می‌باشد.

#### (۲) نقد محافظه‌کاران و سنت‌گرایان

##### (۲/۱) لذت‌گرایی، هرزه‌گرایی، سکس‌بازی و تحریر فرهنگ

دانیل بل می‌گوید: «در سی سال گذشته اصل مبتذل مد و مدبازی تثبیت شده است. سرمایه‌داری بازار مکارهای است که فروش کالاهای عرضه شده در قالب سکس و اشکال پر زرق و برق، شیوه لذت جویانه از زندگی را رواج می‌دهد که تنها نوید بخش ارضای آکنده از لذت نهایت امیال است. آنچه در این نظام رخ داده، تأکید بیش از حد بر لذت است و آنچه فراموش شده است، مرگ است که واقعیت دیگر زندگی ابناء بشر است. راه آگاهی دادن به مردم در جهت پی بردن به محدودیت‌هائی که آنان را به وضع انسانی باز می‌گرداند، بازگشت به معنویت و ایمان مذهبی است... برای غلبه بر بحران مدرنیسم روی آوردن به نوعی باور مذهبی است که در نهایت آنان را از بی‌بندوباری می‌رهاند و نظم و ثباتی را حاکم می‌سازد.»<sup>۷</sup>

تأکید دانیل بل بر این است که نباید انسان خود را مشغول به لذات و خوشی‌ها نماید. پیداست که دنیاگرایی و توجه کامل و منحصر به منافع و لذات

**دموکراسی جدید با  
تکیه بر آن آموزها، بر  
اصول عقل م Hispan  
تأکید می کند و به  
تمدن اخلاقی انسان  
نگاهی تحریرآمیز دارد.  
به نظر مالاک، علم و  
عقل جز هرج و مر ج  
اجتماعی، اخلاقی و  
روحی نبوده است...».**

دنیوی از دل ایدئولوژی سکولاریسم بیرون می شود. بنابراین اگر دولت از اخلاق و مذهب کاملاً بریده باشد نتیجه اش، انحصار سعادت انسانی در لذات و خوشی های دنیابی است. در این صورت ایمان مذهبی نقش لازم را در اداره زندگی جمعی نخواهد داشت. و نتایج آن نیز ملموس نخواهد بود.

(۲/۲) مدرنیسم، منادی بربریت جدید دبليو.چ. مالاک (W.H.Mallock) (۱۸۴۹-۱۹۲۳) معتقد است: «زندگی اخلاقی سعادت و بهروزی انسان بدون مذهب ماوراء الطبيعی به کلی ناممکن است. مدرنیسم بی مذهب جز جهانی کسالتبار و بی روح، ارمغانی ندارد... علم مدرن منادی بربریت جدیدی بوده است که با ابزارهای تمدن، بر تمدن اخلاقی و راستین انسان تاخته است... دانشمندان جدید با حذف خداوند و تسليم به علم و طبیعت، انسان را در بیچارگی عمیق گرفتار کرده‌اند.

دموکراسی جدید با تکیه بر آن آموزها، بر اصول عقل م Hispan تأکید می کند و به تمدن اخلاقی انسان نگاهی تحریرآمیز دارد. به نظر مالاک، علم و عقل جز هرج و مر ج اجتماعی، اخلاقی و روحی نبوده است...».<sup>۸</sup>

مالاک، مدرنیسم را از آن جهت منادی بربریت جدید می داند که تمام نهادهای آن از جمله دولت و مدیریت از اخلاق و مذهب کاملاً بریده است. به همین جهت به عقل و علم جدا از وحی اعتبار قائل است. مالاک پیشنهاد می کند که باید آن دسته از باورهای مذهبی را که با علم و عقل در تعارض نمی باشد تقویت کرد.<sup>۹</sup>

(۲/۳) فایده گرائی و طبیعت گرائی خطر علیه اساس زندگی انسان

اورینگ بایت که از معتقدان پیوند سیاست با اخلاق بود، از بسیاری وجوده سیاست حکومت مدرن انتقاد کرده است. بایت می گوید: «سیاست در عصر مدرن در معرض آثار مخرب و منفی ناتورالیسم<sup>۱۰</sup> (Naturalism) قرار گرفته است و تمام متفکران مدرن

به نحوی در ایجاد این وضع نقش دارند. ماکیاولی با دعوت فرد به وفاداری کامل و بلا منازع به دولت سکولار دوگانگی وجود انسان و وفاداری او به بعد روحانی را نادیده انگاشت. هابز با ماده‌گرائی خود بنیان اخلاق را سست کرد و انسان را به ماشین تنزل داد. جان لاک با طرح اندیشه قرارداد اجتماعی خود، قداست و رمز و رازی که دولت را در بر گرفته بود زدود. روسو بر ویرانه‌های کاخ اندیشه سیاسی در سده میانه که ماکیاول ویران کرده بود، عمارت شبه مذهبی جدیدی ساخت و افسانه‌سرازی کرد. نظریه اراده عمومی که روسو درباره دوگانگی نقش شهروند مطرح کرد، انسان را به فرد خصوصی از سوئی و عضو جامعه از سوی دیگر مطرح کرد. این نظریه بهترین بهانه برای برقراری استبداد بود. استبداد بسیار خرد کننده‌تر و همه‌گیرتر از آنچه روسو خود بدان حمله‌ور شده بود. دولت مادی و این جهانی [سکولار] همچون هیولا، آزادی فردی را می‌بلعد و بنیاد اخلاق را سست می‌کند.

ناتورالیسم... هم اکنون در جامعه آمریکا به حدی رشد کرده است که اساس زندگی انسانی را در خطر افکنده است. با سلطه طبیعت‌گرائی و فایده‌گرائی، آزادی روح آدمی نابود شده است.<sup>۱۱</sup>

#### ۲/۴) ریاکاری، استبداد، بی‌خبری و جناحتکاری

«استیلای مغرب، عبارت از استیلای و سیطره آیین ماده پرستان با انواع و اشکال گوناگون آن است و حال این امر چیزی دیگر نیست جز تغییر صورت-های کم و بیش ریاکارانه، عموم بهانه‌ها و مستمسک‌های «اخلاق دوستانه» همه سخنان پر زرق و برق «بشر دوستانه» کلیه زرنگی‌ها و تردستی‌های تبلیغاتی که می‌داند چگونه در موقع مناسب در اذهان و افکار رسوخ نموده و بهتر به هدف تخریبی و خانمان برانداز خود برسد، هیچ کدام در برابر این حقیقت تاب مقاومت ندارند. وقتی پایداری در برابر ترکتازی بیگانگان از جانب مغرب زمین دیده می‌شود، آنرا میهن‌پرستی نام داده، شایان هرگونه ستایش می‌دانند. ولی وقتی از سوی مشرق زمینی‌ها نمودار شود، بر آن نام کهنه و تعصب نهاده و تنها آن را در خور کین و توهین می‌شمارند.

آیا بنام «حق» و «آزادی»، «عدالت» و «تمدن» نیست که اروپائیان می‌خواهند در همه جا سلطه و حکمرانی کنند و هر فردی را از زیستن و اندیشیدن به

**امانوئل مونیه از  
محافظه کاران انقلابی،  
معتقد است: «در  
سرمایه‌داری انسان به  
کالا بدل می‌شود. کار  
در خدمت پول قرار  
می‌گیرد.**

شیوه‌ای جز شیوه زیستن و اندیشیدن غربی باز دارند؟ در مغرب زمین دو دسته مردم وجود دارند. ساده دلانی که خود را به دست افسون این کلمات پرآب و تاب سپرده‌اند، به رسالت تمدن بخش خویش ایمان دارند، ولی از بربریت و توحش ماده‌پرستی که خود در آن غوطه‌ورند، بی‌خبراند. دسته دیگر مردمان ماهر و زرنگی که از این وضع روحی به جهت ارضای غراییز خود در راه جنایتکاری و اعمال جبر و فشار، استثمار و بهره‌کشی می‌کنند». <sup>۱۲</sup>

### **باید به سیاست، روح مذهب دمید**

امانوئل مونیه (Emmanuel Mounie) (۱۹۰۵-۱۹۵۰) از محافظه کاران انقلابی، معتقد است: «در سرمایه‌داری انسان به کالا بدل می‌شود. کار در خدمت پول قرار می‌گیرد. انگیزه کسب سود، همه انگیزه‌های انسانی را می‌کشد و احساس عشق و همبستگی و درک شاعرانه جهان و زندگی درونی و مذهب هم از عرصه حیات جامعه مدرن رخت بر می‌بندد. به نظر او در دنیای مدرن لازم است که مسیحیان نقش سیاسی ایفا کنند و به سیاست امروز روح بدمند. مسیحیت به انسان حکم می‌کند که در همه امور دنیوی حضور فعالانه داشته باشد و ارزش‌های مسیحی را اجرا کند. مسیحیت نمی‌تواند از امور دنیوی یکسره کناره‌گیری کند و انسان مسیحی نمی‌تواند حیات خود را به دو بخش اخروی و دنیوی تقسیم کند». <sup>۱۳</sup>

### **(۳) نقد متفکران مذهبی بر وضعیت بحران بی معنائی**

#### **سعادت بدون مذهب امکان نخواهد داشت**

«پل تیلیخ که از متفکران توانمند مسیحیت در عصر حاضر است. عصر فعلی را عصر اضطراب می‌نامد. از منظر او اضطراب ناشی از بی معنائی در عصر مدرن معلول ظهور لیبرالیسم است. به نظر تیلیخ با انکار وجود خدا اضطرابی عمیقی دامن‌گیر آدمی شده و انسان خود به تنهائی موحد معنا و ارزش به شمار آمد. علم در نهایت به فن‌آوری جنگی بدل شد و ماشین را بر انسان مسلط ساخت زندگی اخلاقی سعادت و بهروزی انسان بدون مذهب ماوراءالطبيعی به کلی ناممکن



خواهد بود. مدرنیسم بی‌مذهب جز جهانی کسالت‌بار و بی‌روح ارمغانی ندارد.»<sup>۱۴</sup>

پیداست که نهادهای مدرن که در بخش اندیشه و تفکر و چه در بخش اجرا و مدیریت کاملاً سکولار و دنیاگر است. طبعاً با این وضعیت نمی‌توان اضطراب‌های انسانی را برطرف کرد، جز این که نگرش مذهبی و معنوی بر سراسر نهادهای اجتماعی حاکم شود.

### مشروعیت حکومت وابسته به تأیید الهی است.

رنه گنون در نقد مبنای مشروعیت حکومت سکولار می‌گوید: «عالی تر نمی‌تواند از پست‌تر ناشی گردد. این امر دارای دقت و صحت ریاضی مطلق است و در برابر آن هیچ چیزی ارزش برتر ندارد. قدرت راستین به جز از عالم بالا از جای دیگر ناشی نخواهد شد. به همین جهت این قدرت تنها در صورت مشروع و حق است که مورد تأیید امر برتر از طراز امور اجتماعی و مؤید من عند الله یعنی دارای اعتبار و اقتدار معنوی باشد. در غیر این صورت با قدرت و حکومتی تقلیل یافته، مجعلو و دستوری سروکار داریم که فاقد توجیه و مبنا است. جز آشتفتگی و اغتشاش نخواهد بود. سلسله مراتب آشتفتگی از زمانی آغاز می‌شود که حکومت عرفی بخواهد از حکومت معنوی جدا و مستقل گردد.»<sup>۱۵</sup>

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از انتقادات، متفکران غربی چند نکته مهم بدست می‌آید:

#### ۱) فقدان تعادل روحی و روانی

در جامعه سکولار و دولت بریده از ایمان و اخلاق، انسان‌ها رشد کاریکاتوریک و نامتعادل دارند. در چنین جوامعی برغم برخورداری از رفاه و آسایش، آرامش و احساس معناداری در زندگی وجود ندارد. زیرا تکیه‌گاه اطمینان بخش و آرامش دهنده در حیات اجتماعی و فردی وجود ندارد. ایمان و اعتقاد دینی وقتی تکیه‌گاه زندگی و منبع معنایابی و هویت انسانی است که تعامل اجتماعی و ضوابط حاکم بر رفتار جمعی و فردی از آن متاثر باشد. در نظام سکولاریستی که بیش از حد به اشیاع غراییز مادی و دنیاپرستی انسان توجه و توصیه می‌شود، باعث می‌شود که از نقطه اتکا و اعتماد انسان به ایمان

مذهبی غفلت و بی توجهی صورت بگیرد. در نتیجه روحیه افزون طلبی و خودخواهی به عنوان یک هنجار در رفتار جمعی و فردی نهادینه می شود. همین روحیه هرگونه همدلی و همکاری را غیر معقول می شمارد. در نتیجه یاس و نامیدی و اضطراب بر انسان حاکم می شود.

## (۲) کاهش عواطف انسانی

بدلیل ترویج فردگرائی و انحصار سعادت در منافع و لذات مادی، همگرائی و هم خواهی نوعی به شدت کاهش پیدا می کند. زیرا در نظام سکولاریستی، آموزش و معرفت، ارزش های بنیادی و اصیل، نظام معیشت و سیاست، همگی محصور و محدود به مادیات و نگرش دنیاپرستانه است. برای هم خواهی و شکوفاسازی استعداد نوع دوستی، نه برنامه وجود دارد و نه ارزش به حساب می آید. در نتیجه انسان ها گرگ هم دیگراند. برای این که بتوانند به حداکثر از منفعت و لذت نایل شوند، ناگزیر ضوابط و مقررات حکومتی را گردن بنهند در فرایند این نگرش خودخواهی امر بنیادی و اصیل شمرده می شود.

## (۳) فروپاشی نظام خانواده

خانواده کانون گرم عواطف و پناهگاه مطمئن روحی و انسان است. ارزش های سکولاریستی ناشی از نگرش مادی گرایانه، نهاد خانواده را به شدت با خطر اساسی مواجه کرده است. زیرا در نظام سکولاریستی به «حق» منهای مسؤولیت به لذت بردن بدون تحمل تکلیف، توصیه می شود. بر این اساس پذیرش مسؤولیت خانواده در نظام مادی سکولاریستی، معنادار نمی باشد، روابط آزاد جنسی و عدم پذیرش حضانت فرزندان ناشی از این روابط، ناهنجاری های بزرگی را بوجود آورده است. فرزندان بدون سرپرست یا فرزندان تک والدینی در حال شیوع است. در نتیجه نسلی که در پرورشگاهها یا در خانواده تک والدینی رشد می کنند نسلی عقده ای بدون عاطفه، خشن، زودرنج، انتقام جو، به بار می آیند. این نسل به دلیل عدم تعلق خانوادگی بیشتر از هر چیزی دیگر به خشونت و بی بند و باری دست می زندند. سرانجام، سلامت و امنیت اجتماعی را به خطر می اندازند. و هزینه های سنگین بر دولت ها و ملت ها تحمیل می کنند.



## ۴) سرخوردگی، افسردگی و نامیدی

بحران یأس و افسردگی که امروز جوامع برخوردار را بیشتر فرا گرفته است، ناشی از فقدان ایمان و جهانبینی معنادار است بشر امروز آنچنان از احساس بیمعنایی رنج میبرند که از هیچ چیز دیگر به این اندازه رنجور و متأثر نمیباشند. زیرا مادیات و لذات ناشی از آن هرگز بشریت را اقناع نمیکند. به همین جهت آمار خودکشی و افسردگی رو به افزایش است، علت اصلی این سرخوردگی و نامیدی مکاتب و ارزش‌ها و هنجارهایی است که نقطه اتکا و اعتماد اساسی مردم را که عبارت از ایمان مذهبی باشد، هدف قرار داده است تا زمانی که ارزش‌های ضد متافیزیکی و اخلاقی بر جوامع حکم‌فرما باشد، قطعاً بحران بیمعنایی پایان نخواهد یافت.

### پی‌نوشت‌ها:

- <sup>۱</sup>- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، نشر نی، سال ۱۳۸۲، تهران، چاپ چهارم، ج ۲، ۲۶۶-۲۵۱.
- <sup>۲</sup>- برانعلی‌پور، مهدی، لیرالیسم، نشر بضعه الرسول، ۱۳۸۱ چاپ اول، ۱۵۲-۱۵۱.
- <sup>۳</sup>- بازتاب اندیشه، ش ۳۵، بهمن ۱۳۸۱، ص ۵۳-۵۶.
- <sup>۴</sup>- گنشه، مارسل، فصلنامه اندیشه سیاسی، ترجمه نادر انتخابی، ش اول، زمستان ۱۳۸۳، ص ۴۸.
- <sup>۵</sup>- لاین، دیوید، پسامدرنیته، نشر بقעה، سال ۱۳۸۱، مترجم دکتر محمد رضا تاجیک، ۷۶-۷۴.
- <sup>۶</sup>- گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء الدین دهشیدی، امیرکبیر، ۱۳۷۸، چاپ سوم، تهران، ۱۵۶.
- <sup>۷</sup>- بل، دانیل، فصلنامه فلسفی وادبی اشراق، دوره جدید، سال اول، دانشگاه آزاد، پائیز ۱۳۸۳، ترجمه دکتر بهرام معین، ص ۵۳-۵۲.
- <sup>۸</sup>- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، پیشین، ۲۰۲-۱۹۹.
- <sup>۹</sup>- همان، ص ۲۰۲.
- <sup>۱۰</sup>- حالت طبیعی بودن: اعتقاد به طبیعت، آیین طبیعیون، پیروی راستین طبیعت.
- <sup>۱۱</sup>- همان، ص ۲۰۳-۲۰۶.
- <sup>۱۲</sup>- گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، پیشین، ۱۵۶.
- <sup>۱۳</sup>- بشیریه، حسین، پیشین، ص ۲۴۴-۲۳۸.
- <sup>۱۴</sup>- نیلیخ، پل، شجاعت بودن، ترجمه مراد فرهاد پور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- <sup>۱۵</sup>- گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، پیشین، ص ۱۱۳-۱۱۲.